

هفته نامه سپیدار

هفته ۳۹

سپیدار حزب زنان ایران

ما سپیدارانیم،

قد برافراشته و ریشه می گسترانیم!

سایبان می شویم.

با سرما و گرما می سازیم.

در سوگ شاخه های شکسته

کمر خم نمی کنیم

بلکه بازهم جوانه می زنیم

SEPIDAR
WOMEN'S IRANIAN PARTY

سردبیر اجرایی: محمد حسین لباف باشی

www.sepidar.org

@sepidar.wip

info@sepidar.org

@sepidarviv17630

+46 76 7055738



نیست: بخشی از مسئولیت ما در قبال آینده ایران است. جامعه‌ای که خواهان آزادی و دموکراسی است، نمی‌تواند رنج قربانیان سرکوب را فراموش کند و نمی‌تواند اجازه دهد شکنجه، اعدام، خشونت سیاسی و نقض حقوق بنیادین انسان‌ها بدون پاسخگویی باقی بماند. تلاش برای جلوگیری از اعدام زندانیان سیاسی و رساندن صدای آنان نیز بخشی از دفاع از حقوق بشر است. هدف دادخواهی، روشن شدن حقیقت، شناسایی مسئولیت، احقاق حقوق قربانیان و جلوگیری از تکرار نقض حقوق بشر است.

شاهزاده رضا پهلوی در مواضع رسمی خود بر گذار ایران به حکومتی ملی، سکولار و دموکراتیک تأکید کرده است. همچنین چهار اصل را به‌عنوان اصول بنیادین مورد تأکید قرار داده است: حفظ تمامیت ارضی ایران، آزادی‌های فردی و برابری شهروندان، جدایی کامل دین از حکومت، و حق مردم ایران برای تعیین شکل حکومت آینده از طریق یک فرایند دموکراتیک. از این دیدگاه، یک اصل بنیادی مطرح می‌شود: آینده نظام سیاسی ایران باید بر پایه اراده ملت ایران تعیین شود. اگر مردم ایران در یک فرایند آزاد و دموکراتیک، نظام پادشاهی را برگزینند، مشروعیت آن از رأی و اراده ملت خواهد آمد؛ همان‌گونه که هر شکل دیگری از حکومت نیز تنها در صورت برخورداری از خواست و رضایت مردم می‌تواند مشروعیت دموکراتیک داشته باشد.

پادشاهی‌خواهی و دموکراسی الزاماً در برابر یکدیگر قرار ندارند. در یک پادشاهی پارلمانی، پادشاه می‌تواند نماد وحدت و تداوم ملی باشد، در حالی که اداره کشور، قانون‌گذاری و مسئولیت سیاسی در چارچوب قانون اساسی و نهادهای منتخب مردم انجام شود. از همین منظر، حمایت از شاهزاده رضا پهلوی برای بسیاری از پادشاهی‌خواهان، به معنای نفی حق انتخاب ملت نیست؛ بلکه می‌تواند حمایت از فردی باشد که بر حق مردم ایران برای تعیین شکل حکومت آینده تأکید کرده است.

بحث دموکراسی در ایران آینده با پرسش‌های بنیادی همراه است: آیا شهروند می‌تواند آزادانه سخن بگوید؟ آیا مخالف حکومت می‌تواند بدون ترس از زندان و شکنجه فعالیت سیاسی داشته باشد؟ آیا زن و مرد از حقوق برابر برخوردار خواهند بود؟ آیا دادگاه مستقل خواهد بود؟ آیا رسانه می‌تواند از قدرتمندان انتقاد کند؟ آیا اقلیت‌های قومی و دینی از حقوق برابر برخوردار خواهند بود؟ و مهم‌تر از همه، آیا هیچ فرد یا نهادی خود را فراتر از قانون خواهد دانست؟ پاسخ به این پرسش‌هاست که میزان دموکراتیک بودن یک نظام را آشکار می‌کند، نه صرف نام یا عنوان آن. از این رو، حقوق بشر باید یکی از خطوط قرمز ایران آینده باشد.

ایران آینده تنها با تغییر ساختار سیاسی ساخته نمی‌شود؛ بلکه با ساختن فرهنگ سیاسی تازه‌ای شکل خواهد گرفت؛ فرهنگی که در آن مخالف، دشمن نیست؛ انتقاد، جرم نیست؛ قدرت، امانت است نه مالکیت؛ قانون برای همه یکسان است و قربانی فراموش نمی‌شود. دادخواهی در چنین جامعه‌ای به معنای انتقام نیست. دادخواهی یعنی حقیقت‌فراموش نشود، قربانی دیده شود و قانون درباره مسئولیت‌عاملان نقض حقوق بشر دآوری کند. اگر خواهان ایرانی آزاد و دموکراتیک هستیم، باید از امروز نشان دهیم که حقوق بشر را برای همه می‌خواهیم؛ نه فقط برای کسانی که با ما هم‌نظرند. این آرمان واقعی دموکراسی است.

۱۵ سپتامبر تنها مناسبتی برای سخن گفتن درباره دموکراسی نیست؛ یادآوری مسئولیتی است که بر دوش همه ما قرار دارد. دموکراسی بدون آزادی بی‌معناست و آزادی بدون حقوق بشر پایدار نمی‌ماند. حقوق بشر بدون حاکمیت قانون آسیب‌پذیر است و حاکمیت قانون بدون دادگستری مستقل نمی‌تواند از شهروندان پاسداری کند. هیچ‌یک نیز بدون مشارکت و اراده مردم نمی‌تواند آینده‌ای پایدار برای ایران بسازد. ما، به‌عنوان پادشاهی‌خواهان و مدافعان ایران، می‌توانیم خواهان ایرانی باشیم که در آن شاه نماد وحدت ملی باشد، دولت خدمتگزار ملت باشد، قانون بر همه یکسان حکم براند و حقوق انسان بالاتر از قدرت سیاسی قرار گیرد. ایران آینده باید کشوری باشد که در آن هیچ انسانی به دلیل عقیده، اندیشه، مذهب، جنسیت، قومیت یا فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز خود مورد تبعیض و سرکوب قرار نگیرد؛ کشوری که قدرت سیاسی از مردم سرچشمه بگیرد و در برابر مردم پاسخگو باشد؛ کشوری که در آن هیچ‌کس فراتر از قانون نباشد و آزادی، کرامت انسانی، حقوق برابر شهروندان و حق تعیین سرنوشت ملت ایران، پایه‌های آینده سیاسی کشور باشند. از این منظر، دموکراسی و حقوق بشر واقعاً دو روی یک سکه‌اند؛ سکه‌ای که ارزش آن نه در نام حکومت، بلکه در آزادی و کرامت انسان و حق ملت ایران برای ساختن آینده خویش معنا پیدا می‌کند.

دموکراسی و حقوق بشر؛ دوروی یک سکه

به قلم کیارش علی نژاد از دبیر تمان حقوق بشر

۱۵ سپتامبر، روز جهانی دموکراسی، فرصتی است برای بازاندیشی در یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های جوامع انسانی: انسان چگونه می‌تواند آزاد، برابر و برخوردار از حقوق بنیادین خود زندگی کند و در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، نقش داشته باشد؟ دموکراسی را گاه تنها در برگزاری انتخابات و انتقال قدرت از طریق صندوق رأی خلاصه می‌کنند؛ اما دموکراسی بسیار فراتر از یک سازوکار انتخاباتی است. دموکراسی بر مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌های بنیادین استوار است؛ حقوقی که بدون آنها «انتخاب» نیز نمی‌تواند آزاد، آگاهانه و معنادار باشد. از همین رو می‌توان گفت دموکراسی و حقوق بشر، دو روی یک سکه‌اند.



حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی تجمع و تشکل، آزادی اندیشه و وجدان، برخورداری برابر از قانون و دسترسی به دادگستری مستقل، همگی از پایه‌های جامعه‌ای دموکراتیک هستند. اگر شهروندی نتواند آزادانه عقیده خود را بیان کند، اگر مخالف سیاسی از فعالیت مسالمت‌آمیز محروم باشد، اگر رسانه‌ها امکان نقد صاحبان قدرت را نداشته باشند یا قانون درباره افراد و گروه‌های مختلف به شکل برابر اجرا نشود، صرف برگزاری انتخابات نمی‌تواند به‌تنهایی تضمین‌کننده دموکراسی باشد. از سوی دیگر، حقوق بشر نیز برای آنکه از مجموعه‌ای از اصول به واقعیتی ملموس در زندگی مردم تبدیل شود، به نهادهای پاسخگو، حاکمیت قانون و امکان نظارت عمومی بر قدرت نیاز دارد. قدرتی که خود را فراتر از قانون نداند، همواره می‌تواند حقوق بنیادین انسان‌ها را در معرض خطر قرار دهد.

یکی از مهم‌ترین پیوندهای میان دموکراسی و حقوق بشر، اصل برابری شهروندان در برابر قانون است. در یک جامعه آزاد، حقوق انسان نباید وابسته به عقیده سیاسی، مذهب، جنسیت، قومیت، زبان، پیشینه اجتماعی یا جایگاه اقتصادی او باشد. دولت باید حقوق همه شهروندان را تضمین کند؛ حتی حقوق کسانی را که با سیاست‌های دولت یا دیدگاه اکثریت جامعه مخالف‌اند. دموکراسی تنها «حکومت اکثریت» نیست. اکثریت نیز نمی‌تواند به نام رأی مردم، حقوق بنیادین اقلیت‌ها و مخالفان را نقض کند. دموکراسی زمانی معنا پیدا می‌کند که اکثریت و اقلیت، موافق و مخالف، همگی در چارچوب قانون از حقوق برابر برخوردار باشند و هیچ قدرتی نتواند آزادی و کرامت انسان را به بهانه حفظ قدرت یا تأمین منافع سیاسی خود نادیده بگیرد. در چنین چارچوبی، حاکمیت قانون یکی از ستون‌های اصلی دموکراسی و حقوق بشر است. قدرت سیاسی باید خود نیز تابع قانون باشد و هیچ فرد یا نهادی نباید فراتر از قانون قرار گیرد. استقلال دادگستری، دادرسی عادلانه، منع بازداشت خودسرانه، حق برخورداری از وکیل و اصل برائت، ابزارهایی برای جلوگیری از تبدیل قدرت سیاسی به قدرتی بی‌مبار و مصون از پاسخگویی‌اند.

برای ایران، این بحث اهمیتی دوچندان دارد. نمی‌توان از آینده ایران سخن گفت و در همان حال رنج انسان‌هایی را که طی دهه‌های گذشته در برابر سرکوب و نقض حقوق بنیادین ایستاده‌اند، نادیده گرفت؛ از معترضان و مخالفانی که به دلیل بیان عقیده و اعتراض مسالمت‌آمیز بازداشت و سرکوب شده‌اند، تا خانواده‌هایی که عزیزان خود را از دست داده‌اند و زنانی که با خشونت و نقض حقوق خود روبه‌رو شده‌اند. دفاع از حقوق بشر، دفاع از یک گروه یا جریان سیاسی خاص نیست؛ دفاع از حق انسان است؛ هر انسانی، با هر عقیده و گرایش. دادخواهی نیز تنها بازخوانی گذشته



معماری «عادی سازی» و بازگشت های هدایت شده

به قلم لیلا فتحعلی

تکرار و مانور رسانه‌ای پرحجم حول محور بازگشت یا احتمال بازگشت چهره‌های مطرح فرهنگی، هنری و مطبوعاتی — از مطرح شدن فهرست ۱۰۰ نفره توسط وزارت ارشاد تا پرونده‌هایی چون محسن نامجو و گمانه‌زنی‌های اخیر درباره مسعود بهنود — را نباید تصادفی یا حاصل تصمیمات شخصی دانست. این روند، بخشی از یک سناریوی سیاسی-امنیتی جامع تحت عنوان «پروژه عادی‌سازی» (Normalization Project) است؛ ابزاری در دست جمهوری اسلامی که می‌کوشد با تکیه بر «سرکوب نرم»، واقعیت بحرانی، جامعه معترض و تعمیق گسل‌های حاکمیت-مردم را پس از سرکوب‌های خونین بپوشاند.



صنعت «عادی‌سازی» و جعل آرامش بر بستر سرکوب با جنجال‌آفرینی حول بازگشت چهره‌های شاخصی مانند محسن نامجو و مسعود بهنود و مانور روی «فهرست ۱۰۰ نفره چهره‌های خارج‌نشین» پیش می‌رود؛ جایی که جمهوری اسلامی پیام روانی ساختگی «پایان بحران» و «سعه‌صدر حاکمیت» را به فضای داخلی و افکار عمومی بین‌المللی تزریق می‌کند تا انزوا دیپلماتیک خود را بشکند. تمرکز رسانه‌ای بر سر این فهرست ۱۰۰ نفره و «آمدن یا نیامدن» افرادی نظیر نامجو یا بهنود، انحرافی آگاهانه از مطالبات بنیادین، دادخواهی خانواده‌های جان‌باختگان، و بحران‌های خردکننده معیشتی و اجتماعی است. ساختار سیاسی می‌کوشد از مطرح کردن نام یا بازگشت این چهره‌ها به عنوان فیلتری برای بی‌اثر کردن گزارش‌های بین‌المللی سرکوب و ایجاد ویتربینی «روادار» استفاده کند.

امان‌نامه‌های امنیتی و تبعیض نهادینه‌شده ریشه در نگاهی تحقیرآمیز و طبقه‌بندی‌شده به شهروندان دارد؛ جایی که برای چهره‌های شامل این فهرست ۱۰۰ نفره یا افراد دارای کارکرد تبلیغاتی امان‌نامه و مسیرهای ویژه ساخته می‌شود، اما معترضان گمنام، معلمان، دانشجویان، کارگران و فعالان مدنی با خشن‌ترین احکام قضایی، حبس و محرومیت مواجهند. ورود چهره‌هایی چون محسن نامجو و مسعود بهنود یا قرار گرفتن نام‌ها در لیست ۱۰۰ نفره حاکمیت برای بازگشت، مشروط به پذیرش چارچوب‌های دیکته‌شده و ابراز پشیمانی ضمنی است. این فرآیند فرد را از یک منتقد مستقل به مهره‌ای در شو «رأفت اسلامی» تبدیل کرده و مرجعیت او را نابود می‌سازد.

استهلاک سرمایه اجتماعی و ایجاد یاس جمعی هدف پنهان دستگاه‌های امنیتی است که بر پایه ایجاد حس خیانت، بی‌حاصلی و سرخوردگی در بدنه جامعه معترض بنا شده است. مشاهده ادغام چهره‌های مورد توجیهی مثل محسن نامجو یا مسعود بهنود در سناریوهای حاکمیت و انتشار لیست ۱۰۰ نفره برای مهندسی بازگشت، حس ناامیدی از تغییر را در دل مردم تعمیق می‌بخشد. این اقدام‌ها پیامی مستقیم به جنبش‌های خارج از کشور ارسال می‌کند تا پتانسیل‌های اعتراضی، افشاگرانه و همبستگی در تبعید را متزلزل، بی‌اعتماد و دچار گسست کند. حاکمیت می‌کوشد با عادی‌سازی حضور این افراد، هزینه‌ها، قربانیان و مبارزات خنثی‌نشده جامعه را به فراموشی بسپارد.

تناقض بنیادین در این است که عادی‌سازی با سرکوب ممکن نیست و شرایط یک جامعه با شوهای نمایشی، لیست‌های ۱۰۰ نفره سفارشی و مانور روی چهره‌هایی همچون محسن نامجو و مسعود بهنود به دست نمی‌آید. عادی‌سازی واقعی در جامعه‌ای متزلزل، تنها با متوقف کردن ماشین سرکوب محقق می‌شود که مستلزم لغو کامل سانسور و تضمین آزادی بیان برای تمام شهروندان (نه مصونیت‌های گزینشی برای لیست‌های ۱۰۰ نفره)، پایان دادن به سرکوب سیستماتیک، انحلال دادگاه‌های انقلاب، آزادی تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی، و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت و حق اعتراض آزادانه بدون مواجهه با سرکوب مسلحانه است.

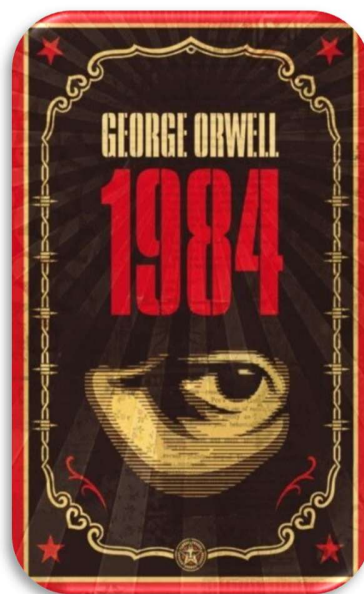
پروژه «بازگرداندن چهره‌ها و ساختن تصویر عادی‌شدن» نه نشانه اقتدار، بلکه اعترافی صریح به بحران عمیق مشروعیت در جمهوری اسلامی است. ساختاری که برای اثبات ثبات خود ناچار است به ارائه لیست ۱۰۰ نفره و نمایش بازگشت چهره‌های منقذی چون محسن نامجو و مسعود بهنود متوسل شود، پیشاپیش تایید کرده که جامعه اصل موجودیت و ساختار آن را رد کرده است. این پروژه‌های تبلیغاتی، هرچقدر هم که پرحجم باشند، توان پوشش گسل‌های عمیق میان جامعه معترض و حاکمیت را ندارند و تنها به عنوان نمایشی ناکام در تاریخ اعتراضات مردم ثبت خواهند شد.



پازل فروپاشی؛ وقتی «۱۹۸۴» از کتاب بیرون می آید

به قلم محمد حسین لباف باشی

گاهی یک کتاب را سال‌ها پیش می‌خوانیم و تصور می‌کنیم با یک داستان تخیلی درباره آینده روبه‌رو بوده‌ایم؛ اما سال‌ها بعد، ناگهان بعضی از مفاهیم آن کتاب را در اخبار روزمره می‌بینیم. «۱۹۸۴» جورج اورول دقیقاً از همین جنس آثار است. رماتی درباره حکومتی که فقط به کنترل رفتار شهروندان اکتفا نمی‌کند؛ بلکه می‌کوشد حقیقت، زبان، حافظه و حتی برداشت انسان از واقعیت را نیز تحت کنترل خود درآورد. بنیاد اورول نیز «۱۹۸۴» را اثری درباره تمامیت‌خواهی، «دوگانه‌باوری»، «زبان جدید» و قدرت حکومت برای بازنویسی واقعیت توصیف می‌کند.



امروز در ایران، مقایسه جمهوری اسلامی با جهان «۱۹۸۴» به معنای آن نیست که ایران دقیقاً همان نظام خیالی اورول است؛ چنین تطبیقی ساده‌سازی خواهد بود حتی در ایران وضعیت بسیار وخیم تر می‌باشد. اما برخی سازوکارهایی که اورول هشدار داده بود، ارزش مقایسه دارند. کنترل روایت، فشار بر حافظه تاریخی، استفاده از آموزش برای شکل دادن به ذهن نسل بعد، نظارت بر مخالفان و تلاش برای محدود کردن ارتباط جامعه با روایت‌های خارج از کنترل حکومت، همه در کنار یکدیگر تصویری ایجاد می‌کنند که نمی‌توان به‌سادگی از کنار آن گذشت.

شاید یکی از روشن‌ترین نمونه‌های امروز، سامانه‌ای باشد که با نام «علاج» معرفی شد. گزارش‌های منتشرشده نشان می‌دهد این سامانه برای شناسایی و گزارش ایرانیان مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور طراحی شده بود و حتی اطلاعاتی مانند محل زندگی، شغل، حساب‌های شبکه‌های اجتماعی و اطلاعات بستگان برخی افراد در آن نمایش داده می‌شد. اعلام شده بود که گردانندگان سامانه از مردم می‌خواستند اطلاعات بیشتری درباره افراد معرفی‌شده ارسال کنند و مدعی شده بودند برخی پرونده‌ها برای پیگیری قضایی فرستاده شده است؛ البته آمار و ادعاهای خود سامانه مستقلاً قابل راستی‌آزمایی نیست.

اما «علاج» فقط به دلیل محتوایش مهم نیست؛ سرنوشت بسیار کوتاه آن نیز سؤال‌برانگیز است. سامانه تقریباً یک روز پس از معرفی با اختلال مواجه شد و سپس حتی از داخل ایران نیز از دسترس خارج شد؛ گردانندگان آن هم این موضوع را تأیید کردند. هنوز نمی‌دانیم علت دقیق این اتفاق چه بوده است. با این حال، به نظر می‌رسد نفس رمانداری چنین سامانه‌ای یک پیام روشن داشته باشد: ایرانیان مخالف رژیم، حتی اگر هزاران کیلومتر دورتر باشد، باید احساس کند حکومت آنها را می‌بیند. این همان نقطه‌ای است که «علاج» از یک ابزار جمع‌آوری اطلاعات احتمالی، به یک ابزار باالقوه ارباع روانی تبدیل می‌شود.

در «۱۹۸۴» اما مسئله فقط کنترل مخالفان نیست؛ مسئله مهم‌تر کنترل نسل بعدی است. اورول نشان می‌دهد حکومتی که می‌خواهد برای همیشه بماند، فقط به امروز فکر نمی‌کند؛ باید کاری کند که نسل آینده نیز همان واقعیتی را ببیند که حکومت تعریف می‌کند. به همین دلیل، اتفاقات این روزهای مدارس ایران شاید از بسیاری از خبرهای سیاسی مهم‌تر باشد. وزیر آموزش و پرورش در ۲۶ شهریور، بسیج دانش آموزی را یکی از «بهترین و حیاتی‌ترین ظرفیت‌های تربیتی کشور» خواند و از نقش آن در فعالیت‌های تشکیلاتی، فکری، جهادی و میدانی سخن گفت. این در شرایطی مطرح می‌شود که سازمان بسیج دانش آموزی نیز دوره‌هایی مانند «یاوران ولایت» را با هدف تربیت فرماندهان واحدهای مقاومت مدارس برقرار می‌کند.

این بخش را باید با دقت بیشتری دید: مدرسه دیگر فقط محل آموزش ریاضی، علوم و ادبیات نیست؛ دست‌کم در بخشی از سیاست رسمی جدید، مدرسه به محیطی برای تربیت ایدئولوژیک و سازمان‌دهی دانش‌آموز نیز تبدیل می‌شود. گزارش امروز ایران‌اینترنشنال نیز از تشدید نظامی‌سازی مدارس، حضور بسیج دانش‌آموزی و حتی گزارش‌هایی درباره حضور معلمی با لباس نظامی بسیج در یک مدرسه اصفهان خبر داده است. اگر چنین روندی گسترش پیدا کند، مسئله دیگر صرفاً آموزش عقیدتی نیست، بلکه ورود نمادهای امنیتی و نظامی به فضای تربیتی کودک است.

اینجاست که مفهوم «دوگانه‌باوری» در «۱۹۸۴» اهمیت پیدا می‌کند. کودکی را تصور کنیم که در خانه، از پدر و مادر خود روایتی درباره تاریخ، اعتراضات، وضعیت کشور یا آینده ایران می‌شنود؛ سپس در مدرسه با روایتی کاملاً متفاوت روبه‌رو می‌شود. اگر این فاصله زیاد شود، کودک مجبور نیست الزاماً یکی از دو روایت را انتخاب کند؛ ممکن است یاد بگیرد که در خانه یک چیز بگوید و در مدرسه چیز دیگری. این همان خطری است که باید درباره آن حساس بود. نه به این دلیل که هر معلم یا هر مدرسه‌ای الزاماً ابزار تبلیغات حکومتی است، بلکه به این دلیل که تبدیل آموزش به میدان تقابل روایت‌ها می‌تواند اعتماد کودک به خانواده، مدرسه و حتی مفهوم حقیقت را تحت تأثیر قرار دهد. «جان‌فد» نیز قطعه دیگری از همین تصویر است؛ البته در سوی دیگر آن. روز جمعه، جمهوری اسلامی یک رزمایش بزرگ در تهران برگزار کرد و رسانه‌های حکومتی آن را «رزمایش ۳۱۳ هزار نفری جان‌فدایان ایران» نامیدند. حکومت ادعا کرده شمار بسیار بزرگی از مردم برای این طرح ثبت‌نام کرده‌اند، اما رقم حضور واقعی و شیوه محاسبه آن جای سوال است. تصاویر نیز حضور کودکان و نوجوانان سازمان‌یافته در این برنامه را نشان می‌دهد. در چنین شرایطی، «جان‌فد» را می‌توان نه فقط یک رزمایش، بلکه تلاش برای ساختن تصویر عمومی از جامعه‌ای دانست که گویا آماده دفاع و فداکاری برای ساختار حاکم است.

و شاید همین‌جا تفاوت میان «۱۹۸۴» و ایران امروز روشن‌تر می‌شود. در رمان اورول، حکومت می‌خواهد گذشته را کنترل کند تا حال را کنترل کند و حال را کنترل کند تا آینده را کنترل کند. در ایران امروز نیز مجموعه‌ای از رفتارها قابل مشاهده است که از زاویه‌ای مشابه قابل بررسی‌اند: «علاج» برای رصد مخالفان خارج از کشور؛ «جان‌فد» برای نمایش انسجام و آمادگی در داخل؛ و گسترش نقش بسیج در مدارس برای اثرگذاری بر نسل آینده. نمی‌توان اثبات کرد که همه این اقدامات بخشی از یک نقشه واحد هستند؛ اما به نظر می‌رسد یک وجه مشترک دارند: تلاش برای کنترل روایت، کنترل حافظه و کنترل رفتار.

و این شاید خطرناک‌ترین بخش ماجرا باشد. حکومت‌ها فقط زمانی از دست نمی‌روند که خیابان را از دست بدهند؛ گاهی پیش از آن، توانایی جامعه برای تشخیص حقیقت از روایت رسمی را هدف می‌گیرند. اگر کودک نتواند درباره آنچه در کتاب درسی می‌خواند سؤال کند، اگر خانواده از بیان خاطرات خود بترسد، اگر مخالف خارج از کشور احساس کند زیر نظر است، و اگر حکومت همزمان در داخل تصویری از «جان‌فدایی عمومی» بسازد، مسئله دیگر صرفاً یک بحران سیاسی نیست؛ مسئله به جنگ بر سر حافظه و حقیقت تبدیل می‌شود.

اورول در «۱۹۸۴» درباره جامعه‌ای هشدار می‌داد که در آن حکومت فقط نمی‌خواهد مردم اطاعت کنند؛ می‌خواهد تعیین کند چه چیزی واقعیت است. امروز نمی‌توان گفت ایران دقیقاً به «۱۹۸۴» تبدیل شده است؛ اما وقتی مدرسه، رسانه، فضای مجازی، مخالفان خارج از کشور و حتی حافظه تاریخی همگی به موضوع کنترل سیاسی تبدیل می‌شوند، مقایسه دیگر صرفاً ادبی نیست. شاید بزرگ‌ترین مقاومت در برابر چنین سیستمی، حفظ حافظه باشد؛ ثبت آنچه اتفاق افتاده، پرسیدن سؤال، مقایسه روایت‌ها و اجازه ندادن به هیچ حکومتی برای اینکه گذشته را به جای مردم تعریف کند. و شاید به همین دلیل است که جمله‌ای که باید بیش از هر چیز در ذهن بماند، نه درباره «جان‌فد» است و نه درباره «علاج»؛ بلکه درباره حافظه است:

حکومتی که نتواند امروز را برای مردم بسازد، ممکن است تلاش کند گذشته را برای نسل فردا بازنویسی کند.

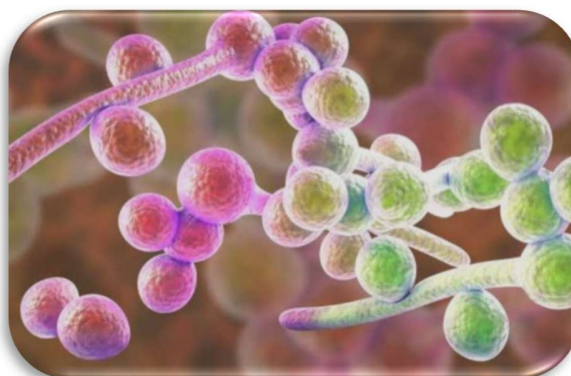
اما ملتی که حافظه‌اش را حفظ کند، اجازه نمی‌دهد تاریخش به دست قدرت نوشته شود.



عفونت های ناشی از قارچ، علائم و درمان

به قلم دکتر مینا ایمانقلی از دپارتمان بهداشت و سلامت

یکی از شایع ترین بیماری های متداول در هر سنی و هر جایی می تواند عفونت ناشی از قارچ باشد.



می توان به جرأت گفت هر انسانی در طول زندگی خود حداقل یک بار به بیماری عفونت قارچی مبتلا می شود.

آمار جهانی این رقم را در حدود ۷۵ درصد ارائه می دهد.

رطوبت و گرما، عوامل هورمونی، مصرف برخی از داروها و ضعیف شدن سیستم ایمنی بدن را می توان از اصلی ترین عوامل عفونت قارچی نامید.

این بیماری به دو بخش اولیه و ثانویه تقسیم بندی می شود.

عفونت اولیه:

این نوع شایع، مستقیم توسط نوع مشخصی از قارچ انتقال داده می شود.

عفونت ثانویه:

توسط عوامل دیگری به شکل غیر مستقیم انتقال می شود؛ برای مثال مصرف آنتی بیوتیک (خصوصاً در بانوان باعث عفونت قارچ در اندام تناسلی می شود)، یا Transplantation. Chemotherapie.

عفونت قارچی می تواند به شکل موضعی (بر روی پوست یا ناخن و واژینال) و یا به شکل سیستماتیک (در شش، کبد، چشم) خودش را نشان دهد.

از انواع مختلف می توان به موارد زیر اشاره کرد:

عفونت قارچ در دهان، یا برفک (Soor):

این نوع از قارچ (Candida albicans) که بیشتر در شیرخواران و کودکان کوچک دیده می شود، می تواند در سن بالا نیز مشاهده شود و در درمان آن از محلول Nystatin استفاده می شود.

عفونت قارچ در واژینال:

رایج ترین نوع قارچ (Candida albicans) در بانوان، هر زنی به طور متوسط یک بار حداقل در طول عمر خود مبتلا به خارش و التهاب و یا حتی ترشح سفید غلیظی که بعضاً نیز بوی بدی هم دارد، مبتلا می شود.

برای درمان آن اکثراً از کرم های مخصوص واژن و قرص واژن به شکل ترکیبی استفاده می شود.

کلوتریمازول و نیستاتین رایج ترین مواد مؤثر در این درمان هستند.

همچنین مصرف پروبیوتیک ها به شکل کپسول خوراکی و شیاف واژن، برای کسانی که بیش از چهار بار در سال دچار عفونت قارچی می شوند دارای اهمیت ویژه است، چرا که تغییر pH نیز نقش مهمی در ابتلا به عفونت قارچی ایفا می کند.

درمان همزمان همسر یا پارتنر نیز با کرم های واژن قابل توصیه است.

نظافت بیش از حد و شستشو با صابون و مواد شیمیایی عطردار و همچنین جنس نامناسب لباس زیر، یا لباس بیش از حد تنگ می توانند از عوامل بروز عفونت قارچی باشند.

قارچ پوستی:

این نوع قارچ نیز از رایج ترین شکل عفونت های پوستی محسوب می شود، که در اثر رشد زیاد قارچ ها در محیط مرطوب و گرم، با خارش و التهاب پوست و بعضاً با تغییر رنگ پوست همراه است. در درمان آن در مراحل نخست از مواد مؤثری چون کلوتریمازول، نیستاتین، تربینافین و همچنین کورتیزول استفاده می شود.

در موارد پیشرفته شدن عفونت با تشخیص پزشک، می توان قرص مصرف نمود.

قارچ روی ناخن:

تغییر رنگ روی ناخن، زرد یا سفید در مواردی حتی قهوه ای شدن، یا شکنندگی ناخن، کلفت یا نازک شدن بیش از حد ناخن می تواند از علائم قارچ باشند.

برای درمان آن در مراحل اولیه، لاک های ناخن که دارای مواد مؤثری چون آمورولفین، سیکلوپیروکس و بیفونازول هستند از بهترین ها هستند.

این روش درمانی از شش هفته تا سه ماه ادامه می یابد.

در درمان کلی مواد مؤثری از قبیل:

Imidazol, Clotrimazol, Ketoconazol, Fluconazol, Amphotericin B, Griseofulvin, Itraconazol, Nystatin, Flucytosin, Miconazol, Terbinafin با اشکال مختلف به شکل موضعی یا سیستماتیک تجویز می شوند.

برای مثال آمفوتریسین و گریزئوفولوین، فلوکونازول، ایتراکونازول به شکل قرص تجویز می شوند، در حالی که کلوتریمازول و کتوکانازول به شکل موضعی مورد استفاده قرار می گیرند.

از بهترین داروهای ضد قارچ می توان از Imidazolها نام برد، مثل:

کلوتریمازول، میکونازول، ایمیدازول، کتوکانازول

لازم به توجه است که در اولین مرحله درمانی، استفاده موضعی کرم تا دو هفته بدون مراجعه به پزشک قابل بررسی است (چنانچه علائم بیماری پیشرفته نباشد) و پس از آن اگر بهبودی حاصل نشود از قرص های نام برده شده استفاده می شود.

در کل می توان گفت خشک و تمیز بودن پوست و شستشوی حوله و روملحفه و لباس زیر با دمای ۶۰ درجه سانتی گراد می توانند در پیشگیری از ابتلا به عفونت قارچی نقش بسیار مهمی را ایفا کنند.



دیپاسی در امتداد مبارزه

به قلم علی سلطانی

تداوم یک مبارزه سیاسی را نمی‌توان تنها با تکرار شعارها یا شمار کردهمایی‌ها سنجید؛ پرسش مهم‌تر آن است که یک جریان سیاسی چگونه اهداف خود را به برنامه، سازمان‌دهی و ارتباطات بین‌المللی پیوند می‌دهد. حضور شاهزاده رضا پهلوی در همایش «کورش بزرگ ۲» در تورنتو و سپس در نشست سالانه کونکوردیا در نیویورک، دو عرصه متفاوت از همین موضوع را پیش روی مخاطبان قرار داد. در تورنتو، مخاطبان اصلی خانواده‌های جاویدنامان، ایرانیان خارج از کشور و براندازان و اپوزیسیون آزادی‌خواه بودند؛ در نیویورک، گفت‌وگو درباره آینده ایران در برابر سیاستمداران و محافل بین‌المللی جریان داشت. پیوند این دو حضور، از منظر تحلیلی، در تلاش برای تبدیل خواسته آزادی ایران به موضوعی با ابعاد تشکیلاتی، سیاسی و دیپلماتیک است. شاهزاده رضا پهلوی در کونکوردیا با یادآوری ۴۶ سال فعالیت و اعلام آمادگی برای دفاع از ایران هنگام حمله عراق، خدمت به مبین را مسئولیتی مستقل از تعلق به خانواده سلطنتی توصیف کردند. این سخنان، زمینه‌ای برای بررسی ارتباط میان سابقه فعالیت‌های ایشان و تغییر روش‌های مبارزه در شرایط کنونی فراهم می‌کند.



یکی از مهم‌ترین موضوعات سخنرانی تورنتو، پاسخ شاهزاده رضا پهلوی به انتقادهایی بود که تغییر تاکتیک‌های مبارزه را نشانه عقب‌نشینی یا نبود برنامه معرفی می‌کنند. ایشان با تأکید بر ثابت ماندن هدف و ضرورت تغییر روش‌ها متناسب با شرایط روز، میان استمرار مبارزه و تکرار شیوه‌های گذشته تمایز قائل شدند. فشار بر جمهوری اسلامی، حمایت از مردم، سازمان‌دهی براندازان، تشویق نیروهای حکومتی به جدایی و آمادگی برای مدیریت دوران گذار، محورهای مرتبط راهبردی اعلام‌شده ایشان بودند. این موضوع با تأکید بر صبوری و برنامه‌ریزی تکمیل شد؛ زیرا افزایش فشار سیاسی، بدون وجود سازوکارهای هماهنگی و برنامه‌ای برای انتقال قدرت، به‌تنهایی پاسخگوی پرسش‌های فردای تغییر حکومت نخواهد بود. شاهزاده رضا پهلوی همچنین به شبکه‌های ارتباطی در داخل کشور و آنچه ریزش غیرفعال و فعال نیروهای حکومتی توصیف کردند، اشاره داشتند. سخنان ایشان درباره غیبت مجتبی خامنه‌ای از انظار عمومی و منتشر نشدن تصویر و صدایی از وی نیز در همین چارچوب مطرح شد. طرح این موضوع در کنار حضور علنی و ادامه فعالیت‌های خود ایشان، بخشی از پیام سیاسی سخنرانی تورنتو درباره رهبری، استمرار مبارزه و پاسخ به انتقادها بود. با این حال، مسئله سازمان‌دهی تنها به تغییر تاکتیک‌ها محدود نیست؛ اختلاف دیدگاه‌ها در میان اپوزیسیون نیز یکی از پرسش‌های اساسی هر برنامه دوران گذار است. شاهزاده رضا پهلوی در تورنتو، در پاسخ به انتقادها و آنچه ماشین دروغ‌پردازی جمهوری اسلامی نامیدند، توضیح دادند که اتحاد به معنای یکسان شدن همه عقاید نیست. ایشان حفظ تمامیت ارضی ایران، جدایی دین از حکومت، آزادی‌های فردی و برابری شهروندان در برابر قانون و حق مردم برای تعیین آزادانه نظام سیاسی آینده را مبنای همکاری معرفی کردند. این تعریف، میان همکاری برای گذار و رقابت سیاسی پس از آن تمایز ایجاد می‌کند. حضور خانواده‌های جاویدنامان، خانواده‌های قربانیان پرواز PS752 و بانو یاسمین پهلوی، بُعد انسانی این مباحث را نیز برجسته ساخت. در کنار آن، حضور پیر پو آلیو و دیگر سیاستمداران کانادایی، نمونه‌ای از

پیوند میان فعالیت دیاسپورای ایرانی و عرصه سیاسی کشور میزبان بود. اهمیت چنین کردهمایی‌هایی را می‌توان در همین ارتباط جست‌وجو کرد: حفظ مطالبات خانواده‌های جان‌باختگان در فضای عمومی، ایجاد امکان همکاری میان جریان‌های سیاسی و انتقال موضوع ایران به محافل که بر تصمیم‌های کشورهای میزبان تأثیر می‌گذارند. اگر در تورنتو پرسش اصلی، چگونگی سازمان‌دهی و استمرار مبارزه بود، در نیویورک مسئله دیگری مطرح شد: آینده ایران چه جایگاهی در محاسبات سیاسی و اقتصادی جامعه جهانی دارد؟ شاهزاده رضا پهلوی در نشست کونکوردیا، هم‌زمان با هفته مجمع عمومی سازمان ملل، مسئله ایران را به امنیت منطقه‌ای، شکوفایی اقتصادی غرب و استقلال انرژی اروپا پیوند دادند. ایشان با اشاره به همکاری مارکسیست‌ها و اسلام‌گرایان در شورش ۱۳۵۷، این همکاری را زمینه‌ساز گسترش افرات‌گرایی اسلامی دانستند و جنگ‌های نیابتی و فعالیت گروه‌هایی مانند حزب‌الله، حماس و حوثی‌ها را در ارتباط با سیاست‌های جمهوری اسلامی مطرح کردند. در برابر این وضعیت، چشم‌انداز همکاری با ایران آزاد در حوزه‌های اقتصادی و امنیتی را تشریح کردند و بر نقش خود مردم ایران در تحقق تغییر سیاسی، بدون نیاز به اعزام نیروهای زمینی خارجی، تأکید داشتند. این شیوه طرح مسئله، تلاشی برای پاسخ به نگرانی‌های کشورهای غربی درباره هزینه‌ها و پیامدهای تغییر حکومت است. در عین حال، قرار گرفتن چنین مباحثی در دستور گفت‌وگوهای بین‌المللی، فرصتی برای معرفی برنامه‌های دوران گذار و بررسی آینده روابط ایران با جهان فراهم می‌کند.

وجه دیگری از پیام نیویورک، قرار دادن هزینه انسانی سرکوب در برابر محاسبات سیاسی دولت‌های غربی بود. شاهزاده رضا پهلوی در مصاحبه با مارتا مک‌کالم در فاکس‌نیوز، با اشاره به کشته شدن ۴۰ هزار ایرانی به دست جمهوری اسلامی، بر این موضوع تأکید کردند که جان‌باختگان برای آزادی مبارزه می‌کنند. این رقم مطابق سخنان نقل‌شده از ایشان است. مطالبه بازپس‌گیری حق تعیین سرنوشت ایران از جمهوری اسلامی، در این چارچوب، به موضوعی فراتر از مذاکرات هسته‌ای تبدیل می‌شود. شاهزاده رضا پهلوی در کونکوردیا نیز با اشاره به وضعیت علی زارعی و خطر اجرای حکم اعدام مسئولیت اخلاقی دموکراسی‌های غربی را مطرح کردند و از مخاطبان خود پرسیدند که آیا جهان در کنار مردم ایران خواهد ایستاد یا بار دیگر آنان را رها خواهد کرد. هشدار ایشان درباره تلاش جمهوری اسلامی برای خریدن زمان از طریق مذاکرات، مکمل همین پیام بود. از مجموع این سخنان، پرسشی مشخص برای مخاطبان غربی شکل می‌گیرد: جایگاه مطالبات مردم ایران و پیامدهای سرکوب در سیاست‌هایی که بر مذاکرات امنیتی و منافع اقتصادی متمرکزند، کجاست؟ تکرار این پرسش در محافل بین‌المللی، موضوعی مستقل از نتیجه فوری هر سخنرانی است و می‌تواند به استمرار گفت‌وگو درباره سیاست‌های عملی در قبال ایران کمک کند.

این ارتباطات دیپلماتیک به دو رویداد تورنتو و نیویورک محدود نمانده است. گفت‌وگوی شاهزاده رضا پهلوی با انگس تیلولر، تد اوپراین و دیگر اعضای ائتلاف لیبرال و ملی استرالیا و مصاحبه با رادیو ملی ABC، نمونه‌های دیگری از طرح برنامه‌های دوران گذار در محافل سیاسی و رسانه‌ای خارج از کشور هستند. ظرفیت‌های ایران در بخش‌های انرژی، معدن، کشاورزی، آموزش و فناوری و همچنین پروژه شکوفایی ایران، در این گفت‌وگوها مطرح شدند. شاهزاده رضا پهلوی ضمن توضیح نقش موردنظر خود در دوران گذار، بر حق مردم ایران برای تعیین آزادانه نظام سیاسی آینده تأکید کردند. قرار گرفتن این تعاملات در کنار حضور در کونکوردیا، اهمیت استمرار دیپلماسی و معرفی برنامه‌های مشخص را نشان می‌دهد. در عین حال، استقبال از گفت‌وگو با یک شخصیت سیاسی، حمایت از مطالبات مردم ایران و پذیرش رسمی یک برنامه دوران گذار، سه موضوع متفاوت‌اند. از همین رو، بررسی بازتاب بین‌المللی این فعالیت‌ها باید علاوه بر دعوت‌ها و سخنرانی‌ها، به مواضع رسمی، ادامه تماس‌ها و همکاری‌های حاصل از آن‌ها نیز توجه داشته باشد؛ به‌ویژه در ارتباط با کشورهای اروپایی که موضوع امنیت، انرژی و روابط آینده با ایران در محاسبات سیاست خارجی آنان جایگاه دارد.

از کنار هم قرار دادن این رویدادها، تصویری از دو مسیر هم‌زمان در فعالیت‌های شاهزاده رضا پهلوی شکل می‌گیرد: ایجاد چارچوب همکاری میان ایرانیان و معرفی چشم‌انداز دوران گذار به جامعه جهانی. تغییر تاکتیک‌ها بدون تغییر هدف، پاسخ به منتقدان، چهار اصل مشترک، حضور خانواده‌های جاویدنامان، ارائه برنامه‌های اقتصادی و درخواست حمایت بین‌المللی، هر کدام بخشی از راهبردی هستند که ایشان در سخنان خود تشریح کرده‌اند. تداوم این فعالیت‌ها را می‌توان در ارتباط با سابقه چند دهه‌ای شاهزاده رضا پهلوی و نقش موردنظر ایشان در دوران گذار بررسی کرد؛ اما نتیجه عملی آن به سازمان‌دهی، اجرای برنامه‌ها و شکل‌گیری همکاری‌های مشخص وابسته خواهد بود. اهمیت آینده ایران نیز تنها در چگونگی پایان جمهوری اسلامی خلاصه نمی‌شود. ساختارهای دوران گذار باید با پرسش‌های بنیادینی درباره پاسخگویی، برابری شهروندان، جلوگیری از انحصار قدرت و تضمین انتخاب آزادانه مردم روبه‌رو شوند. ارتباط میان مبارزه امروز و برنامه‌ریزی برای فردای ایران، در نهایت زمانی معنا پیدا می‌کند که تغییر ساختار سیاسی با ایجاد نهادهایی همراه باشد که امکان بازتولید تبعیض و مصونیت از پاسخگویی را محدود کنند.



روز بعد از جمهوری اسلامی؛ ایران را چگونه باید از نو ساخت؟

به قلم شیوا امیری

گاهی تصور می‌کنیم سخت‌ترین لحظه، لحظه سقوط یک حکومت است. اما شاید سخت‌ترین لحظه، صبح روز بعد باشد؛ زمانی که مردم از خواب بیدار می‌شوند و می‌پرسند: حالا چه؟ اگر جمهوری اسلامی فردا دیگر وجود نداشته باشد، چه کسی کشور را اداره خواهد کرد؟ بانک‌ها چه می‌شوند؟ حقوق کارمندان و بازنشستگان چگونه پرداخت خواهد شد؟ بیمارستان‌ها، مدارس، آب، برق و ارتباطات چگونه ادامه پیدا می‌کنند؟ امنیت مردم چگونه حفظ خواهد شد؟ این پرسش‌ها نشان می‌دهد که پایان یک حکومت، به‌تنهایی به معنای آغاز یک کشور آزاد و آباد نیست. سقوط یک نظام سیاسی ممکن است در یک روز اتفاق بیفتد، اما ساختن کشوری جدید سال‌ها زمان می‌برد. به همین دلیل، اگر امروز درباره آینده ایران صحبت می‌کنیم، نباید فقط درباره «بعد از جمهوری اسلامی» حرف بزنیم؛ باید درباره روز بعد از آن نیز فکر کنیم.



اولین وظیفه دوران گذار، حفظ جان و امنیت مردم و جلوگیری از فروپاشی نظم عمومی است. ایران کشوری بزرگ و پیچیده است و زندگی میلیون‌ها نفر به شبکه‌ای از نهادهای خدمات وابسته است. بیمارستان‌ها باید کار کنند، دارو باید به دست بیماران برسد، آب و برق باید برقرار بماند، فرودگاه‌ها و حمل‌ونقل باید فعال باشند و بانک‌ها باید بتوانند وظایف خود را انجام دهند. در چنین شرایطی، خلأ قدرت می‌تواند بسیار خطرناک باشد. اما حفظ نظم نباید بهانه‌ای برای بازتولید استبداد باشد. دوران گذار باید از همان ابتدا بر پایه قانون، شفافیت و پاسخگویی شکل بگیرد. همچنین یکی از مهم‌ترین وظایف آن باید جلوگیری از انتقام‌جویی و خشونت‌های خارج از قانون باشد. اگر قرار است ایران آینده بر پایه حکومت قانون ساخته شود، باید از همان روزهای نخست نشان دهد که عدالت جایگزین انتقام شده است.

پس از امنیت، مسئله بزرگ دیگر اقتصاد است. مردم فقط آزادی سیاسی نمی‌خواهند؛ آنها شغل، درآمد، مسکن، درمان، آموزش و آینده‌ای قابل پیش‌بینی برای خود و فرزندانشان می‌خواهند. سال‌ها تورم، بی‌ثباتی اقتصادی، تحریم، فساد و مداخلات گسترده دولت، اعتماد اقتصادی را فرسوده کرده است. بازسازی اقتصاد ایران بنابراین فقط به معنای افزایش تولید نفت یا ساخت چند کارخانه نیست. امنیت مالکیت، استقلال بانک مرکزی، ثبات قوانین، نظام مالیاتی قابل پیش‌بینی، مبارزه با انحصار، امکان

راه‌اندازی کسب‌وکار و دسترسی به بازارهای جهانی نیز ضروری است. ایران برای شکوفایی به سرمایه نیاز دارد؛ اما سرمایه فقط با پول وارد کشور نمی‌شود. اعتماد، مهم‌ترین سرمایه‌ای است که باید دوباره ساخته شود. اگر سرمایه‌گذار نداند فردا قانون تغییر می‌کند یا مالکیتش در خطر قرار می‌گیرد، سرمایه‌گذاری نمی‌کند. اگر کارآفرین برای هر تصمیم اقتصادی نیازمند رابطه با یک مقام دولتی باشد، اقتصاد رقابتی شکل نمی‌گیرد.

شاید مهم‌ترین پرسش درباره آینده ایران این نباشد که چه کسی در رأس دولت قرار خواهد گرفت، بلکه این باشد که قدرت حکومت چگونه محدود خواهد شد. ایران آینده به قوه قضائیه مستقل، رسانه آزاد، انتخابات رقابتی، تفکیک قوا و نهادهای پاسخگو نیاز دارد. هیچ فرد یا نهادی نباید بالاتر از قانون قرار بگیرد. جدایی دین از حکومت نیز باید به معنای برابری شهروندان در برابر قانون باشد؛ یعنی دین، مذهب، جنسیت، قومیت یا عقیده سیاسی نباید تعیین کند که یک شهروند چه حقوقی دارد. دولت باید آن‌قدر قدرتمند باشد که امنیت و قانون را تضمین کند، اما آن‌قدر محدود باشد که نتواند در تمام ابعاد زندگی شهروندان دخالت کند. تغییر حکومت زمانی معنا پیدا می‌کند که رابطه میان دولت و شهروند نیز تغییر کند.

یکی از بزرگ‌ترین دارایی‌های ایران، میلیون‌ها ایرانی در سراسر جهان هستند. در چهار دهه گذشته، نسل‌های مختلفی از ایرانیان در کشورهای گوناگون زندگی کرده‌اند؛ پزشکان، مهندسان، استادان دانشگاه، پژوهشگران، هنرمندان، مدیران و کارآفرینانی که بسیاری از آنها تجربه زندگی و کار در محیط‌های آزاد و رقابتی را به دست آورده‌اند. این مهاجرت برای ایران هزینه بزرگی داشته است، اما در عین حال شبکه‌ای عظیم از سرمایه انسانی و ارتباطات جهانی ایجاد کرده است. ایران آینده باید بتواند این سرمایه را دوباره به کشور متصل کند؛ نه با اجبار و شعار، بلکه با ایجاد امنیت، قانون و فرصت. یک پزشک ایرانی خارج از کشور باید بتواند بدون نگرانی به ایران برگردد. یک کارآفرین باید بتواند سرمایه‌گذاری کند. یک دانشگاهی باید بتواند آزادانه تحقیق کند. و یک جوان ایرانی باید احساس کند که برای داشتن آینده‌ای بهتر، تنها گزینه‌اش ترک کشور نیست. بازگشت ایرانیان باید انتخابی آزاد و جذاب باشد، نه یک وظیفه اجباری.

در نهایت، هیچ طرحی برای آینده ایران، هرچقدر دقیق و حرفه‌ای باشد، نمی‌تواند جای مردم ایران را بگیرد. دوران گذار باید امنیت، قانون و ثبات را فراهم کند تا مردم بتوانند درباره آینده خود تصمیم بگیرند. شکل حکومت، قوانین اساسی، سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و رابطه ایران با جهان، همه باید در فضایی آزاد و شفاف مورد بحث قرار گیرند. هیچ فرد، حزب، جریان سیاسی یا قدرت خارجی نباید خود را صاحب آینده ایران بدانند. اگر قرار است ایران آینده دموکراتیک باشد، خود دموکراسی باید از همان آغاز جدی گرفته شود. هدف دوران گذار نباید تحمیل یک پاسخ آماده باشد؛ هدف باید ایجاد امکان انتخاب آزادانه پاسخ توسط مردم باشد.

ایران بعد از جمهوری اسلامی فقط به ساختمان‌های جدید، جاده‌های جدید و کارخانه‌های جدید نیاز ندارد. به اعتماد نیاز دارد؛ اعتماد به قانون، اعتماد به پول، اعتماد به دادگاه، اعتماد به انتخابات و اعتماد به آینده. و شاید مهم‌تر از همه، اعتماد مردم به این حقیقت که دولت دیگر مالک زندگی آنها نیست. روزی که ایران از جمهوری اسلامی عبور کند، آن روز پایان کار نخواهد بود. آغاز کار است. آغاز ساختن کشوری که در آن امنیت بدون استبداد وجود داشته باشد؛ آزادی بدون هرج‌ومرج؛ اقتصاد بدون انحصار؛ رفاه بدون وابستگی؛ و دولتی که به جای اینکه از مردم بخواهد در خدمت آن باشند، خودش در خدمت مردم باشد. روز بعد از جمهوری اسلامی، روزی است که ایرانیان باید بتوانند برای نخستین بار پس از دهه‌ها، نه فقط درباره اینکه چه حکومتی می‌خواهند، بلکه درباره اینکه چه ایرانی می‌خواهند تصمیم بگیرند. و شاید بزرگ‌ترین پروژه ایران آینده همین باشد: ساختن کشوری که مردمش دیگر مجبور نباشند برای داشتن آزادی، امنیت و آینده، از آن فرار کنند.



از «جاوید شاه» تا صندوق رأی؛ پیام شاهزاده در کوروش ۲

به قلم آزاده شرفی

رویداد «کوروش ۲» در تورنتو، در فضایی برگزار شد که نگاه بسیاری از ایرانیان بار دیگر به آینده کشور و راه‌های گذار از جمهوری اسلامی دوخته شده است. در این مراسم، شاهزاده رضا پهلوی سخنانی ایراد کرد که محور اصلی آن، ضرورت هماهنگی با شرایط تازه، گسترش سازماندهی نیروهای مخالف جمهوری اسلامی و ترسیم اصولی برای آینده ایران بود. یکی از نخستین نکاتی که در سخنان او برجسته بود، تغییر روش‌ها متناسب با تغییر شرایط بود. شاهزاده رضا پهلوی با اشاره به تجربه سال‌های گذشته و حوادثی که جامعه ایران پشت سر گذاشته است، تأکید کرد که هدف همچنان روشن است، اما روش‌های رسیدن به آن باید با شرایط تازه هماهنگ شود. به بیان او، امروز جامعه ایران از تجربه، شناخت و آمادگی بیشتری برخوردار است و بنابراین نمی‌توان با همان روش‌های گذشته به استقبال مرحله‌ای تازه رفت.



در ادامه، او بر اهمیت سازماندهی و شبکه‌سازی ملی تأکید کرد و از وجود شبکه‌ای ارتباطی و سازمان‌یافته در لایه‌های امن جامعه ایران سخن گفت؛ شبکه‌ای که به باور او، جمهوری اسلامی قادر به متوقف کردن آن نیست. او همچنین با اشاره به گسترش شکاف و بی‌اعتمادی در سطوح بالای حکومت، از پیوستن و فاصله گرفتن بخشی از نیروهای کشوری و لشکری از حکومت سخن گفت. از نگاه او، این روند می‌تواند زمینه‌ای برای پیوند دوباره نیروهای داخل کشور با مردم ایران فراهم کند.

شاهزاده رضا پهلوی در بخش دیگری از سخنان خود، به فراخوان جمهوری اسلامی برای آموزش نظامی مردم و تهدیدهای خارجی اشاره کرد و آن را نشانه‌ای از بی‌اعتمادی حکومت به نیروهای خود دانست. او در مقابل، بر نقش مردم ایران و نیروهای سازمان‌یافته در داخل کشور تأکید کرد و گفت شبکه‌های ملی و ارتباطی موجود در جامعه ایران، سرمایه‌ای برای مرحله پیش رو هستند.

اما شاید مهم‌ترین بخش سخنان او، جایی بود که از چگونگی همکاری نیروهای گوناگون مخالف جمهوری اسلامی سخن گفت. او تأکید کرد که اتحاد به معنای یکسان‌اندیشی در همه جزئیات نیست؛ بلکه می‌تواند بر پایه مجموعه‌ای از اصول مشترک شکل بگیرد. در این چارچوب، چهار اصل را به‌عنوان پایه این همکاری برشمرد: حفظ تمامیت ارضی ایران، جدایی دین از حکومت، آزادی‌های فردی و برابری همه شهروندان در برابر قانون، و حق ملت ایران برای تعیین شکل حکومت آینده از طریق انتخابات آزاد و منصفانه. این بخش از سخنرانی، نگاه او به آینده سیاسی ایران را نیز روشن‌تر کرد. در این چارچوب، شکل حکومت آینده قرار نیست از پیش و خارج از اراده مردم تعیین شود؛ بلکه انتخاب آن به ملت ایران واگذار می‌شود. آنچه در مرحله گذار اهمیت دارد، فراهم شدن شرایطی است که مردم بتوانند در فضایی آزاد و منصفانه درباره آینده کشور خود تصمیم بگیرند.

یکی از لحظات برجسته مراسم، واکنش شاهزاده رضا پهلوی به شعارهای «جاوید شاه» از سوی حاضران بود. او به جای آنکه این شعار را صرفاً به‌عنوان ابراز احساسات جمعیت تلقی کند، آن را به آینده سیاسی ایران و حق انتخاب مردم پیوند زد و خطاب به حاضران گفت: «کاری کنیم آن روزی که صندوق رأی برقرار شد، تبدیل به رأی بشه، نه فقط به شعار». این جمله، در کنار تأکید او بر انتخابات آزاد، معنای مشخصی به آن لحظه پرشور مراسم داد: شعار امروز، اگر قرار است به یک خواست سیاسی پایدار تبدیل شود، باید در نهایت در قالب رأی مردم در تعیین آینده کشور نمود پیدا کند. در این نگاه، «جاوید شاه» صرفاً یک شعار در فضای یک گردهمایی نبود؛ بلکه واکنش حاضران به چهره‌ای بود که حال ملت ایران او را نماد تداوم تاریخی ایران و خاندان پهلوی می‌داند. پاسخ شاهزاده رضا پهلوی اما بار دیگر بر صندوق رأی و انتخاب ملت متمرکز شد.

نام «کوروش بزرگ» نیز در این مراسم تنها یک عنوان تاریخی نبود. برگزاری چنین رویدادی با محوریت کوروش بزرگ، فرصتی برای پیوند دادن میراث تاریخی ایران با مسئله هویت ملی و آینده کشور بود. در سخنان شاهزاده رضا پهلوی نیز ایران، هویت ایرانی و مسئولیت ایرانیان در قبال آینده کشور، جایگاهی محوری داشت.

پیام کلی سخنرانی «کوروش ۲» را می‌توان در چند محور خلاصه کرد: روش‌ها باید با شرایط تازه تغییر کنند؛ سازماندهی و شبکه‌سازی باید گسترش یابد؛ نیروهای گوناگون می‌توانند بر پایه اصول مشترک همکاری کنند؛ و شکل حکومت آینده باید در نهایت به انتخاب مردم ایران واگذار شود. در این میان، چهار اصل مطرح‌شده در سخنرانی، چارچوبی روشن برای این همکاری ترسیم می‌کنند: ایران یکپارچه، جدایی دین از حکومت، آزادی و برابری شهروندان و حق انتخاب ملت.

«کوروش ۲» از این منظر، تنها مراسمی برای یادآوری یک نام بزرگ در تاریخ ایران نبود؛ بلکه صحنه‌ای برای طرح دوباره یک پرسش اساسی درباره آینده کشور بود: پس از جمهوری اسلامی، ایرانیان چگونه می‌خواهند کشور خود را اداره کنند و سرنوشت سیاسی خود را رقم بزنند؟ پاسخ مطرح‌شده در سخنان شاهزاده رضا پهلوی، بر این اصل استوار بود که آینده ایران باید به دست ایرانیان و با انتخاب خود آنان رقم بخورد؛ انتخابی که در نهایت، نه در قالب شعار، بلکه در پای صندوق رأی معنا پیدا خواهد کرد.



نشیت جایگاه دیپلماتیک اپوزیسیون متحد

به قلم لیلا خرازی

حضور پررنگ و دیدارهای دیپلماتیک اخیر پیشوای ملی، شاهزاده رضا پهلوی، در کانادا و رایزنی با مقامات برجسته سیاسی، نشان‌دهنده تثبیت بی‌سابقه جایگاه دیپلماتیک اپوزیسیون متحد در عرصه بین‌المللی است. این تحرکات برنامه‌ریزی‌شده، معادلات قبلی در مورد آینده سیاسی ایران را به نفع اراده ملت تغییر داده و نشان داد که جامعه جهانی دیگر حاکمیت موجود را نماینده مشروع مردم ایران نمی‌داند. ارتقای سطح استقبال و گفتگوهای رسمی، حاصل پایداری مبارزات مردم در داخل و دیپلماسی فعال و هوشمندانه در خارج از مرزها است. این دستاورد سیاسی، انزوای رژیم را از یک مسئله منفعلاً بین‌المللی به یک سیاست فعال برای گذار تبدیل ساخته است.



تثبیت این موقعیت رسمی در سطح قدرت‌های غربی، توان مانور مانع‌تراشان و حامیان بقای ساختار استبدادی را به شدت کاهش داده است. تعاملات جدید ثابت کرد که بدیل دموکراتیک و ملی برای اداره آینده ایران نه تنها وجود دارد، بلکه دارای برنامه، محبوبیت و شبکه ارتباطی قوی در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری جهان است. این پذیرش بین‌المللی، شریان‌های حیاتی دیپلماسی حکومت غاصب را مسدود کرده و دسترسی آن به ابزارهای فشار سیاسی را سلب نموده است. بازتاب وسیع این سفرها، پیام واضحی به جامعه جهانی فرستاد که دوره معامله با ناقضان حقوق بشر پایان یافته است.

از سوی دیگر، این موفقیت‌های دیپلماتیک موجی از امید، اعتماد به نفس و همبستگی تازه را در میان اقشار مختلف جامعه مدنی و مبارزان داخل کشور ایجاد کرده است. مردم ایران که سال‌ها تحت فشار سرکوب و سانسور شدید قرار داشته‌اند، اکنون می‌بینند که صدای

حق‌طلبی آنان در عالی‌ترین تریبون‌های بین‌المللی با احترام شنیده می‌شود. این پیوند مستحکم میان میدان مبارزه داخلی و دیپلماسی ملی، ماشین سرکوب رژیم را دچار سردرگمی استراتژیک کرده است. خنثی شدن تبلیغات رژیم مبنی بر بی‌تأثیر بودن مبارزات خارج از کشور، از مهم‌ترین دستاوردهای این تحرک جدید به شمار می‌رود.

انسجام رفتاری و مواضع مقتدرانه اپوزیسیون متحد در این رایزنی‌ها، خط بطلانی بر تلاش‌های طولانی رژیم برای پراکنده نشان دادن نیروهای مخالف کشید. ارائه تصویر شفاف از ایران فردا بر پایه حاکمیت قانون، تمامیت ارضی و بازسازی اقتصادی، جلب اطمینان سرمایه‌گذاران و سیاست‌مداران جهانی را به همراه داشته است. رژیم استبدادی که همواره از انزوای مطلق یا سرنگونی خود هراس داشت، اکنون خود را در برابر یک بدنه منظم، شناخته‌شده و واجد مشروعیت ملی می‌بیند. این تغییر موازنه، فروپاشی درونی دستگاه‌های سیاسی و تبلیغاتی حکومت را سرعت بخشیده است.

در این میان، نقش کلیدی و محوریت استراتژیک پیشوای ملی، شاهزاده رضا پهلوی، در هدایت این دیپلماسی موفق، برجستگی ویژه‌ای دارد. ایشان با درک دقیق از مناسبات بین‌المللی، توانسته‌اند خواسته‌های اصیل ملت ایران برای آزادی و عدالت را به زبان حقوقی و سیاسی پذیرفته‌شده در جهان ترجمه کنند. تأکید مداوم پیشوای ملی بر حفظ سرمایه‌های ملی، گذار بدون انباشت خشونت و انتقال قدرت به مجلس مؤسسان منتخب مردم، اعتبار بی‌نظیری به این حرکت بخشیده است. این هدایت هوشمندانه، اعتماد جامعه بین‌المللی را به فرآیند تغییر در ایران جلب کرده است.

جامعه جهانی و دولت‌های دموکراتیک اکنون باید گام‌های تکمیلی را برای رسمیت بخشیدن به اراده ملت ایران و سلب کامل مشروعیت از رژیم ایفا کنند. بسته شدن سفارتخانه‌های وابسته به ماشین سرکوب، تروریستی شناختن کامل نهادهای امنیتی نظام و اخراج وابستگان آن‌ها، حداقل انتظارات حقوقی از کشورهای آزاد است. هرگونه تاخیر در حمایت قاطع از گذار دموکراتیک، تنها هزینه انسانی و زیست‌محیطی حاکمیت استبداد را افزایش خواهد داد. جهان آزاد باید بداند که ثبات خاورمیانه و امنیت جهانی، تنها از مسیر استقرار یک ایران آزاد و دموکراتیک می‌گذرد.

فردای آزادی ایران، روز بازگشت عزت ملی، بازسازی روابط بین‌المللی بر پایه احترام متقابل و رونق اقتصادی خواهد بود. با سقوط نظام غاصب، کشور از محاصره سیاسی و اقتصادی خارج شده و به یکی از ارکان اصلی صلح و توسعه در منطقه تبدیل خواهد شد. میهن ما زیر سایه پیشوای ملی خود، شاهزاده رضا پهلوی، دیپلماسی ملی را در خدمت رفاه، امنیت و سربلندی شهروندان قرار خواهد داد. بهار حاکمیت ملی نزدیک است و روشنی فردا، تاریکی استبداد و انزوا را برای همیشه محو خواهد ساخت.